

برای وکالت انتخاب شوند. يك حوزه غير منظمی که از خوبان اهل بازار تشکیل داده شده بود که مواقع لازمه بالضروره جمع شده و شور می نمودند. سعی کردیم که آنها را تحت يك اصولی آورده منظم نمائیم و باین نقشه موفق شده دو قسم حوزه تشکیل شد. یکی حوزه خصوصی که عبارت از هفت نفر بود، دیگری حوزه عمومی که اشخاص زیاد از خوبان اهل بازار در آنجا عضویت داشتند.

و کلاً انتخاب شدند. رفته رفته انجمن ها تشکیل شدند که تمام ترتیبات سابقه ما بهم خورده و هر کس در انجمنی عضویت پیدا کرده حوزه عمومی ما از هم پاشید. پس از آن می ماندم و همان هفت نفر حوزه خصوصی که با فرقه اجتماعيون عاميون کارگری روسیه نیز رابطه داشتیم. پس از آنکه با فرقه اجتماعيون عاميون روسیه اطلاع داده شد که در تهران فرقه اجتماعيون عاميون تشکیل داده شده و هست، از آنجا بشخص من نوشتند که لازمه دستور العمل شعبه مسلمان ها و ایرانی ها در قفقاز داده شده است و شما شعبه آنرا در طهران افتتاح کرده. معاً با آنها کار کنید.

چند نفر از وکلا که با فرقه اجتماعيون عاميون مسلمان های قفقازیه رابطه داشتند با هم ارتباطی پیدا کرده معاً کار می کردیم، تا اینکه در يك جلسه پس از شور زیاد قرار بر آن شد که برای ترسانیدن مستبدین (که در آن زمان باسم انجمن خدمت حوزه های تشکیل داده و با محمد علی میرزا ارتباط باطنی داشته و برای تخریب اساس مشروطیت کار می کردند) يك بمبی بخانه وزیر مخصوص انداخته شود.

چند نفر از فدائی های باکو که در طهران بودند مأمور این خدمت شدند. اما از عهده اجرای آن بر نیامده، بمب را در در خانه وزیر مخصوص گذاشته فرار کرده بودند. چون مستبدین از مشاهده آن متنبه نشده باز مشغول فساد و شرارت بودند، لذا رای داده شد که شب بمبی بخانه علاء الدوله انداخته شود که صدای آن بگوش اهالی برسد.

مقصود از این مسئله فقط ترسانیدن مستبدین بود و پس، باین جهت

شب ۱۵ جمادی الاولی ۱۳۲۵ من تنها در پی این مأموریت برخاسته تقریباً هفت ساعت از شب گذشته بسبب بزرگی را که همراه داشتم در درخانه علاءالدوله ترکانیده ، بطرف باغ وحش حرکت کردم . شب بسیار تاریک بود ، دو نفر سرباز از جلو پستخانه بدنبال من آمدند . دو نفر دیگر از بالا یعنی از روبروی من . من از پیاده رو خیابان می رفتم که این چهار نفر بهم ملحق شده بدنبال من افتادند . نقشه من بر آن بود که از کوچه میرزا علی اکبرخان ناظم الاطباء خود را بدیوار عقبی یا شمالی حیاط کارخانه چراغ برق برسانم . چون تیر قطور و بلندی در حیاط کارخانه نصب بود که سیم های چراغ برق در بالای آن وصل بود و من قبل از وقت طناب محکمی بآن بسته و سر طناب را از بالای دیوار شمالی حیاط کارخانه رد کرده بطرف کوچه انداخته بودم ، که هنگام مراجعت از کار آن طناب را گرفته بی بالای دیواری که تقریباً چهار ذرع ارتفاع داشت رسانیده و از طرف دیگر همان تیر را گرفته داخل حیاط بشوم .

وقتی که نزدیک کوچه میرزا علی اکبر خان رسیدم ، محض اینکه تعاقب کنندگان عقب مرا رها کرده برگردند ، برگشته چند تیر هفت تیر برای آنها خالی کردم . آنها فرار کرده ، من جلو رفتم . سر خیابان لختیها که رسیدم پلیس پیر مردی سرش را از رختخواب بیرون آورده ، گفت : کی هستی ؟ چه خبر است ؟ ... من فقط در جوابش گفتم : خفه شو ، بگیر بخواب . پلیس گفت : چشم اطاعت دارم ... وقوری سر رازیر . لحاف پاره خود کرد و خوابید .

سر کوچه میرزا علی اکبر خان رسیدم ، بآن کوچه پیچیدم . سنگ زیادی بدور من جمع شده از حرکت مرا مانع آمده بی اندازه پارس می کردند و من بهر شکلی بود آنها را دور کرده جلو می رفتم . در این بین چند نفر قزاق از عقب من آمده نسبت بمن بنای شلیک و تیر اندازی را گذاشتند . چون شب بسیار تاریک بود لهذا نمی توانستند مرا ببینند فقط بهوای پارس سگها تیر خالی می کردند .

چون در پشت حیاط کارخانه تقریباً وصل بآن خانه یکی از صاحب

منصبان قزاقخانه موسوم بمحمد باقرخان میربنج که حالیه امیر تومان است واقع شده لذا قزاقها از آنجا بیرون آمده مرا دنبال کرده بودند. بخانه میرزا علی اکبرخان نرسیده کوچه تنگی است که بدست چپ یابطرف مشرق می رود، که من میبایست از آن کوچه عبور کرده خود را بطنابی که سابقاً ذکر آن شد برسانم. از شدت پارس سگها وازدیاد آنها چند قدمی از آن کوچه تخطی کرده جلو رفتم، بعد مجدداً برگشته داخل کوچه شدم و ضمناً گلوله تفنگ قزاقها هم مثل باران شدید از بالای سرو اطراف من می گذشت. بهر ترتیبی بود خودم را بطناب مذکور در فوق رسانیده طناب را گرفته بالا جستم. دراین حین سگی از عقب پای مرا گرفت که من بیک لگدم محکمی آنرا از خود دور کردم که تکه دهنه شلوار من از عقب سر بدهان او ماند، ولی آسیبی بپا وارد نشد.

با کمال چستی و چالاکی بالای دیوار رسیده فوری بواسطه تیر سابق. الذکر از طرف دیگر سرازیر شده داخل حیاط کارخانه شدم. همه در خواب بودند، سایر اطاقها بسته و مقفل بود، فقط جائی که من می توانستم تا صبح در آنجا بوده و کسی از حال من واقف نشود آهنگر خانه بود، که زمین آن بسیار مرطوبی و هیچوقت آفتاب را بخورد ندیده بود. من وارد آهنگر خانه شده جائی را بی رطوبت نیافتم که بتوانم قدری در آنجا بنشینم، لهذا تا صبح سرپا ایستاده و از رطوبت زمین آنجا درد روماتیزم پیاپی من عارض شد.

اتفاق مختصری که در آنجا در خیال من پیش آمد، این بود که صدای پائی در شیروانی سقف آهنگر خانه بگوشم رسید خیال کردم که تعاقب کنندگان از ترتیبات من درست ملتفت شده اینست که پیام آهنگر خانه آمده اند. لهذا هفت تیر خود را بدست گرفتم بیرون آمدم که مدافعه کنم و ضمناً صدای پا در بالای آهنهای شیروانی تند و سریعتر بگوش می رسید، ولی پس از آنکه بیرون آمدم هر چه تفحص کردم سایه بزرگی که قابل اعتنا باشد ندیدم. بعد ملتفت شدم که صدای پا از گریه ای بوده است که در بالا جست و خیز کرده می پریده و می دویده است. اطمینان حاصل کرده

مجدداً داخل آهنگرخانه شدم .

ترديك طلوع آفتاب شد دربان را صدا کردم . گفتم که در را باز کن  
دربان از بودن من در آنجا که تمام درها بسته و مقل بودند زیاده از حد  
در تعجب و توحش شده ، پرسید که : در مقل بود ، شما از کجا و کی وارد  
اینجا شده‌اید ؟.. من جواب دادم : چون کار لازم فوری در اینجا داشتم  
آمدم ، هرچه در را کوبیدم تویدار نشدی . ناچار شدم که بزحمت زیاد  
از این دیوار بالا بیایم . حالا زودباش در را باز کن که می‌خواهم بروم .  
دربان در را باز کرد و من از آنجا خارج شده مستقیماً بمترل مدیرالصنایع  
آمدم که بخوابم . همین که برای خواب حاضر شدم دفعتاً در را با کمال  
عجله کوبیدند . بازخیال خود تصور کردم که از کار من اطلاعی کامل  
حاصل کرده در پی من آمده‌اند . هفت تیر را برداشته حاضر مذاقعه شدم .  
زیرا بنابود که کسی بآنجا بیاید . بعد معلوم شد که کوبنده در و نفر یهودی  
بودند که می‌خواستند اشیاء کهنه و قدیم خریداری نمایند . در را محکم  
بسته روی تخت دراز کشیده بخواب رفتم .

چون در یوم ۱۵ جمادی الاولی ۱۳۲۵ در مدرسه صدر ، اجتماعی  
از طلاب و اهالی بود که می‌بایست من هم بآنجا بروم ، لهذا بعد از ظهر بآن  
طرف حرکت کرده وارد مدرسه شدم . حاجی خان خیاط هم در آنجا بود  
و بمحض دیدن من بدون ملاحظه در حضور جمعی بطور شوخی گفت : باز  
این چه بساطی است که فراهم آورده ، دیشب در خانه علاءالدوله بمب  
افداخته‌اید ؟.. من از این حرف او خنده‌ای کرده دست وی را گرفته فشار  
دادم که ساکت بشود .

طرف عصر که اجتماع متفرق شد ، یا حاجی خان بطرف خیابان لاله  
زار آمدم که ببینیم واقعه دیشب چه تأثیراتی در افکار مردم داده است .  
بلی این مسئله تأثیرات فوق‌العاده در مردم داده است . حتی اروپائی‌های  
مقیم طهران نیز عقیده پیدا کرده و می‌گفتند که ایران دیگر ایران سابق  
نیست . دیگر ملت بحقوق خود واقف شده حق گرفته شده از دولت را بخوبی  
نگاهداری خواهند کرد .<sup>۱۴</sup>

بدین ترتیب يك جریان جدید در حرکت انقلابی جامعه ایران بوجود آمد. و انفجار آن بمب، عکس العمل آمیخته با بهت و حیرت و دربارہ ای موارد با تحسین و خوشایند مردم روبرو شد.

چنانکه در صفحات پیشین و مخصوصاً در یادداشتهای خود حیدر عمواعلی دیدیم، وی ضمن شرح چگونگی پرتاب بمب بخانه علاءالدوله، لزوم اعمال خشونت بار را تأکید می کند.

در صفحات بعدی حین یادداشتها که متأسفانه ناگهانی و قبل از حادثه سوء قصد با تائبك قطع شده، به تدارك مقدمات سوء قصد و رهبری آن از جانب خود اعتراف می کند.

با همه اینها مجله دنیا که مدعی است با اسناد و مدارك موثق دسترسی داشته، از قول خود حیدر عمواعلی می نویسد:

«... من مخالف یا عمل ترور بودم، ولی ...»

که چون مربوط به توطئه سوء قصد علیه محمدعلی شاه است، در بخش های بعدی درباره آن سخن خواهیم گفت.

www.chebayadkard.com

بخش چهارم

ترور اتابك [امين السلطان]

[www.chebayadkard.com](http://www.chebayadkard.com)

[www.chebayadkard.com](http://www.chebayadkard.com)

کنند در خوی و بی شک ، ترور اتابک از پرمسرو صداترین رویداد -  
انتقام در تهران ... نهای نخستین دوران مشروطیت بود.

میرزا علی اصغر خان اتابک ، که محمد علی شاه  
اورا برای برانداختن اساس مشروطه از اروپا خواسته و بصدرات عظمی  
رسانده بود، می کوشد تا با حیل و نیرنگ و روش های خاص خود مشروطه را  
براندازد، او از یک سو با برآمده انداختن اجرای « مشروطه » و « شروع » - یعنی  
وجود آوردن اختلاف بین « آزادی » و « مذهب » و حمایت از شیخ فضل اله  
نوری و دارو دستة او - مخالفت با خواست های بست نشینان در پایتخت (حضرت  
عبدالعظیم) و دشمنی و کینه توزی با آزادی خواهان ایالات - مخصوصا  
آذربایجان - علناً با مشروطه و مشروطه خواهان دشمنی می کرد و از سوی  
دیگر ، از طرق سیاسی و دیپلماتیک و توطئه های پنهانی می کوشید بین خود  
مشروطه خواهان و در میان نمایندگان مجلس اختلاف بیاندازد و از این  
راه نیز سودجویی کند.

اندیشه برکناری و قتل اتابک نخست از آذربایجان ریشه گرفت،  
بدین معنی که وقتی مجاهدان خوی پس از خونریزی های اقبال السلطنه  
و کردان ، در خوی و اطراف آن ، به تلگراف خانه ریخته و متن تلگراف  
اتابک را به اقبال السلطنه بدست آوردند و دانستند که این خونریزی ها نه  
فقط با تحریکات ، بلکه با دستور خود اتابک بوده است ، جنبش بزرگی  
را علیه او آغاز کردند.

سرانجام ، پس از اینکه درخواستها و استمدادهایشان بجائی نرسید،



لایحه‌های متعددی نوشته بچاپ رسانیدند و در آنها از اتابك (یا چنانکه در لایحه نامیده شده از امین السلطان) بعنوان «خائن السلطان» نام بردند. مجاهدان خوی ضمن استمداد از انجمن تبریز از آنان خواستند: «ملت را به هیجان آورده ، بایک انقلاب وجود نحس امین السلطان را از این خاک دور کنید» و در پایان لایحه تاکید کردند: «... اگر چنانکه این دفعه هم از همت عالی و هیجان کافی تبریز امین السلطان را از وظیفه خود معزول نکرده آن وقت در دفع نحس وجود او بناگزارى خواهد شد.»<sup>۱</sup> بنا بر نوشته شادروان کسروی این عکس العمل شدید، زائیده افکار میرزا جعفر زنجانی و همراهان او بود که از قفقاز آمده و کمیته خوی را تشکیل داده بودند.

بدینسان کمیته خوی ، برای اولین بار - پس از اینکه بارها بر کناری اتابك را خواستار شده بودند - به موضوع «دفع نحس وجود» او اشاره می کند. اما روز یکشنبه نهم شهریور که انجمن ایالتی آذربایجان بهمین منظور تشکیل جلسه داده بود ، و نمایندگان گرم گفتگو نمودند... «... در این گرمناگهان فراش تلگرافخانه باطاق در آمده ، نامه‌ای که (گویا) رئیس تلگراف بمیرزا آقا اسپهانی نوشته بود ، بدست او داد . نوشته نامه این بود :

«فدایت شوم. امشب<sup>۲</sup> کاریک طرفی شد یارو (اتابك) از حیات عاری شده بمنزل ابدی نایل گردید». دانسته شد اتابك مرده یا کشته شده و از این آگاهی همگی یکه خوردند و دیگر جایی برای گفتگو باز نماند . سپس تلگرافهای دیگر رسیده دانسته شد ، آنچه که خویبان می خواستند ، عباس آقانام صراف تبریزی ، از یکراه بیار بهتری انجام داده است.»<sup>۳</sup>

بهر حال هرچه بود ، طرح نقشه ترور اتابك توسط حیدر عمواعلی و اجرای آن بدست یکی از اعضای کمیته سری ، رعب و هراس فراوانی در میان عوامل استبداد ایجاد کرد و نام حیدر عمواعلی و کمیته‌های سری

۱ - تاریخ مشروطه - کسروی - ص ۴۲۲ - ۴۴۳  
۲ - سحر آذربایجان شب گذشته را دامشب خوانند . ( کسروی )  
۳ - تاریخ مشروطه - کسروی - ص ۴۴۳ - ۴۴۴

را بیش از پیش بر سر زبانها انداخت، تا آنجا که مطالب اغراق آمیز و افسانه واری در این باره انتشار یافت.

ماجرای کشته شدن اتابک چنین است که: روز یکشنبه هشتم شهریور ۱۲۸۶ (۲۱ رجب ۱۳۲۵ ق) اتابک در مجلس حضور می‌یابد، تادریساره اقدامات خود به نمایندگان توضیح دهد.

اوبس از مبالغه دروغ و نیرنگ مبنی بر اینکه «... برای این حاضر در مجلس شدیم که خاطر آقایان و کلا را از مراتب مستحضر داریم و دستخطی هم صادر شد تا کید در اجرای قوانین مشروطیت و اتمام قانون اساسی و سایر قوانین که انشاءالله آقایان و کلا اقدامات مجدانه نمایند و تاکید می‌کنیم که قانون اساسی را زودتر تمام کنند» جله را پایان داده، تادوساعت از شب رفته در عمارت بالائی بهارستان با نمایندگان بصر فحشای و کشیدن چیق و قلیان می‌پردازد...

«... اتابک با شیرین زبانی و نیرنگسازي نمایندگان را فریفته بادل شاد و روی گشاده می‌گفت و می‌شنید و می‌خندید و هیچ نمی‌دانست که آخرین ساعت زندگی را بر می‌برد و زمانش تا هنگامی است که در آنجا نشسته است.

چون چایی و قلیان پایان رسیده، اتابک با آقای بهبهانی بیائین آمدند و دست بدست هم داده و گفتگو کنان راه افتاده تا بیرون در بهارستان رسیدند، و در آنجا گدائی از آقای بهبهانی پول خواست و او باین پرداخته دوسه گامی جدا افتاد. ولی اتابک که هم‌چنان گام بر می‌داشت و چشم بسوی درشگه خود می‌داشت که نزدیک بیایند ناگهان جوانی از جلودر آمده باشلول که در دستش می‌بود، سه تیر بیایی باو فواخت که هر سه کارگر افتاد. تیری فیز بیای سیدی از تماشاچیان خورده او را زخمی ساخت.

اتابک بزمین افتاد و جوان زنده چون خواست بگریزد، سر بازی از نگهبانان در مجلس او را دنبال کرد. جوان، زخمی نیز باورده، ولی از

سراسیمگی یا چون میدان را بخود تنگ می‌دید، تیری هم‌بروی خود تھی کرد که بمغزش رسید و در زمان افتاد و جان داد.

اتابك اندك جانی داشت، چون او را در درشگه گزارده خواستند بخانه‌اش برند، تا يك ربع دیگر او نیز درگذشت.

اتابك را بخانه‌اش رسانیدند که بشویند و در سفیده بیچند و برای زیرخاک رفتن بهم فرستند. ولی جوان کشنده همچنان بروی زمین ماند و کسی او را نمی‌شناخت تا پولیس رخت‌هایش را کند و بجستجو پرداخت و از جیبش کارتی درآمد که در آن چنین می‌نوشت:

«عباس آقا صراف آذربایجانی - عضو انجمن نمره ۴۱ - فدائی ملت».

پس شناخته گردید که جوانی بیست و دو ساله از مردم تبریز و پدرش حاجی محمد و خود عباس آقا نام می‌داشته و در تهران بصرافی می‌پرداخته و در بازار بیاری او را می‌شناخته‌اند. کشته او را بحیاط بهارستان آورده بروی خاک انداختند، که يك روز یا بیشتر در آنجا ماند و چون چنانکه خواهیم نوشت، در آغاز کار مجلس و بسیاری از مردم تهران کار او را بنیک نمی‌داشتند و کسانی را که آشنا یا دوست او می‌شناختند اداره شهر بانی دنبال می‌کرد، جنازه جوان جانفشان بروی خاک می‌ماند و کسی نزدیک نمی‌توانست بیاید، تا شهر بانی پس از انجام جستجوهایش با خواری بسیار او را از زمین برداشته بگورستان فرستاد ...

می‌بایست دانست که درباره کشتن اتابك سخنان بیهوده‌ای بسیار گفته‌اند. هنوز هستند کسانی که می‌گویند اتابك را یحیی میرزا زد و برای اینکه دیگری را بد نام گرداند، يك تیری نیز به عباس آقازده او را برانداخت. یا می‌گویند عباس آقا را پس از کشتن اتابك حیدر عمواعلی زد، که زنده نماند و راز کار بیرون نیفتد. و یا می‌گویند دستور کشتن اتابك را محمد علی میرزا داد، چون این در نهان خواهان مشروطه می‌بود ولی اینها پندارهایی است که از روی دلخواه و برای خود نمایی بافته‌اند. در این باره آگاهی درستی در دست نیست و آنچه

ما از جستجو بدست آورده ایم اینست که در پایین می‌توسیم :

اتابك چنانکه از رفتارش پیدا شد ، یا فشاری به برانداختن مشروطه می‌نمود و راستی آنست که بیشتر نمایندگان را تباه گردانیده ، نیروی مجلس را از دستش گرفته بود . این به بسیاری از آزادی‌خواهان سخت می‌افتاد و این بود آرزوی کشتن او را می‌کشیدند ...<sup>۱</sup> شاه روان کسروی که مطالب بالا از تاریخ مشروطه او نقل شده ، پس از این شرح با جملات زیر :

« ... در این هنگام در تهران يك مرد آزادی‌خواه می‌زیست که خود جوان ، ولی بسیار دلیر و کاردان می‌بود ، و ... به معرفی «حیدر عمو اغلی» می‌پردازد ، که چون در بخش تخت و در شرح حال قهرمان داستان ما آمده است ، از تکرار آن چشم می‌پوشیم و ماجرای ترور اتابك را دنبال می‌کنیم :

« ... هر چه هست این حیدر عمو اغلی کشتن اتابك را بگردن می‌گیرد و چنین می‌گویند که تقی زاده هم آگاهی می‌داشته و برای این کار عباس آقا را که جوان خون گرم غیر تمندی می‌بود ، بر می‌گزیند و دستور کار را می‌دهد و امروز که عباس آقا تیرانداخت حیدر عمو اغلی خود در جلو بهارستان می‌بوده و می‌گویند برای کمک به عباس آقا ریگ به چشم سربازان می‌باشید . ولی دانسته نیست تا چه اندازه راست است . آن «انجمن نمره ۴۱» که در کارت جیب عباس آقا یاد شده چیزی پك نام نبوده . ما با همه جستجو از چنان انجمنی آگاهی نیافته ایم . این نام مایه ترس هزاران کسان گردید و صدها کسان دعوی بهم بستگی با آن انجمن نمودند ، با این حال بنیادی نداشت .

يك چیزی که می‌باید در پایان گفتار بیفزاییم این است که انگلیسیان چون اتابك را اقرار دست سیاست روس می‌شناختند ، از او آزرده می‌بودند و باشد که کشته شدن او را آرزو می‌نمودند و به دستگیری آقای تقی زاده از پیش آگاهی می‌داشتند . هر چه هست پس از کشته شدن او که در

روزنامه‌های اروپا گفتارهای فراوانی نوشتند، در روزنامه‌های انگلیسی بیشتر از دیگر روزنامه‌ها نوشته شد و یک چیز شگفت‌تر جمله‌هایی است که حبل‌المتین کلکته از روزنامه «ویلز» ترجمه کرده است. و ما اینک آنها را می‌آوریم:

«انجمن سری مجاهدین قفقاز و آذربایجان خیلی قوت گرفته، عده رسمی اعضای آن به هشتاد و شش هزار و یکصد و پنجاه رسیده و عده سری آنها به شش هزار و سیصد. بر حسب قرعه از انجمن سری سیصد و هفت نفر انتخاب شده‌اند که نگران حرکات یکصد و سی و دو تن از مستبدین باشند و هر یک را حکمی سر به مهر در دست است که به موقع خود باز نموده مطابق دستور العمل او رفتار نمایند. تصویر تمام قد عباس آقا را بزرگ نموده در یکی از روایای انجمن سری گذارده و چهارچوبه دو تصویر را که به نمره یکی زیادتر و دیگری پائین‌تر از عباس آقا می‌باشد خالی گذارده‌اند.»

نمی‌دانیم روزنامه نویس انگلیسی این گرافه‌ها را از کجا آورده است؟

در جایی که به گفته خود او این انجمن نهانی می‌بوده این همه آگاهی‌ها را با نام و نشان و رقم‌های ریز از کجا پیدا کرده؟ ... اگر بگوییم ساختگی است و تنها برای خوشایند خوانندگان نوشته شده، آن هم از یک روزنامه اروپایی دور است. می‌باید گفت یک رازی در این جا هست. این را هم بنویسیم که چون حیدر عمواغلی بهم بستگی با کمیته قفقاز می‌داشت، دور نیست که این دستور را از آنجا گرفته باشد. و آنچه این را استوار می‌گرداند جمله‌های لایحه مجاهدان خوی می‌باشد که در پیش آوردیم و در آن چنین می‌نویسد:

«اگر چنانکه این دفعه هم از همت عالی و هیجان کافی تبریز امین‌السلطان را از وظیفه خود معزول نکردند، آنوقت در دفع نفس وجود او بناگراری خواهد شد، زیرا چنانکه گفتیم این سخن از آن میرزا جعفر زنجانی بوده که فرستاده کمیته قفقاز می‌بود، و از این

بدست که کمیته اندیشه‌گشتن اتابک را دنبال می‌کرده است ...»<sup>۱</sup>

نظرهای  
گونگون

همانطور که در روایت شادروان کسروی نیز اشاره شده بود، درباره ترور اتابک اظهار نظرهای متفاوت و متضاد بسیار است. اما آنچه مسلم است نقش اصلی و اساسی حیدر عمواعلی در این ماجراست و اینکه پس از گشتن اتابک نام حیدر عمواعلی که تا آن زمان فقط برای گروهی از سران کمیته‌ها و آشنایان وی شناخته شده بود، بر سر زبان‌ها افتاد و نامدتها نام «حیدر خان برقی» لرزه بر اندام عوامل استبداد می‌افکند.

بدیهی است در شرایط زمانی آنروز، در حالت انتقالی تبدیل حکومت از استبداد به مشروطه، با توجه به تعداد کثیرانجمن‌ها، و کمیته‌ها، احزاب و فرقه‌های خلق‌الساعه، با وجود اختلافات، کینه‌توزیها، توطئه‌ها و تحریکات گوناگون، در صورت وقوع چنین حادثه مهمی، بازار شایعات داغ میشود و هر گروه و دسته‌ای می‌کوشد از آن به نفع خود بهره بگیرد، یا آنرا بسود گروه و دسته‌ای که بدان وابسته است مورد تفسیر قرار دهد. طبیعاً ضعف و کمبود وسایل ارتباط جمعی، آنهم در کشوری که از دیرباز مردم آن شایعه را بیشتر از واقعیت می‌پذیرفته‌اند، بدان من زدن این شایعات و دادن سیمای چندگونه به واقعه، اثری انکارناپذیر داشته است. تا آنجا که از ضوابط مآخذ گوناگون و حتی متضاد استنباط میشود باید دخالت مستقیم انگلیسها یا عوامل آنها را در این واقعه همانقدر مرصود دانست که ترور اتابک را بدست خود حیدر عمواعلی و یا کشته شدن عباس آقا را بدست او ... وجود تنها مدرک، یعنی کارت عضویتی که عنوان «فدائی ملت» داشته است، نشان میدهد که طرح ترور قبلاً در کمیته‌ای بررسی و تدوین شده، و کمیته‌چی‌ها قصد بهره‌برداری تبلیغاتی از آنرا داشته‌اند.

با توجه به اینکه پس از مرگ عباس آقا از جیب او علاوه بر کارت عضویت، وسایل امتحان و خودکشی نیز بدست آمد، میتوان کشته شدن او

رابدست حیدر عمواغلی یا دیگران نفی کرد.

ادوارد براون می نویسد که: «دوازده جیبش دو کپسول استرکینین و یک پارچه سنگ دوزخ بیرون آمد ، و این مطالب که در تقریرات آقا شیخ محسن نجم آبادی نیز تایید شده است ، حکایت از تصمیم عباس آقا به خودکشی ، پس از انجام سوء قصد و در صورت بروز خطر و دستگیری می کند. مطالب دیگر ، خودکشی «حسن آقا» برادر عباس آقا است ، که ظاهراً از شدت احساسات افراطی ، تعادل روانی خود را از دست داده و همواره فریاد می کشیده است «چرا چنین مأموریتی را بمن محول نکردند؟» و سرانجام نیز دست بانتحار می زند.

موضوع آگاهی یا دخالت انگلیسها ، از این سوء قصد و مخصوصاً حرفهائی که درباره تقی زاده و نقش وی در این حادثه بر زبان می آمد ، نمیتواند پایه و اساس درستی داشته باشد. با توجه باسناد و مدارک و شواهد و ضوابط گوناگون باید طرح توطئه سوء قصد و اجرای آنرا فقط و فقط به حیدر عمواغلی و کمیته سری او نسبت داد :

«... اکنون که سخن باینجا رسید از ذکر این نکته غفلت نکنیم که توطئه قتل اتابک فقط و فقط زیر سر حیدر عمواغلی بود و چنانکه نوشته اند آقای تقی زاده در آن دست نداشته و ایشان وقتی اطلاع یافته اند که عمل واقع شده بود ، و همه مردم از آن مطلع شده بودند. درست است که آقای تقی زاده از بزرگترین مخالفین اتابک بوده و از روز حرکت او از فرنگ بقصد طهران ، با او مخالفت می کرده و حیدر عمواغلی هم که در این نماینده انقلابی تبریز بنظر تحسین و ارادت می نگریسته نفرت خود را از اتابک ابراز داشته و شاید هم جمله همیشگی خود را که «باید دفع کرد» در این مورد هم گفته باشد ، ولی از توطئه قتل ، آقای تقی زاده اطلاع نداشته و اتفاقاً ایشان آن شب براهنمائی شرف الدوله وکیل اعیان تبریز برای ملاقات سعدالدوله که در آن هنگام با اتابک مخالفت می ورزید ، بهمراهی مرحوم حاج میرزا ابراهیم آقاباباير تقاضای سعدالدوله رفته بود و میعاد آنان در خانه میرزا حسین خان منشی سفارت اطیش بود و در

بازگشت از این علاقات سیاسی و ورود بمنزل میرزا قاسم خان سوراسرافیل در سرچشمه بود که معظم له از قتل اتابک اطلاع حاصل کرد. اما بحالت آقای تقی زاده همان روزها هم میان مردم شایع بود، بطوری که در موقع يك ناهار مجلس، ناصر الملك آهسته بایشان گفت: احتیاط کنید می گویند بدستور شما بوده ... ۴۰۰.

متأسفانه یادداشتهای خود حیدر عمواعلی درست در سر آغاز ماجرای اتابک ناتمام می ماند. اما یادداشت ها و ماخذ پراکنده دیگری درست است که تا حدود زیادی روشنگر واقعیات و مؤید نظری است که در این باره ایراز کردیم.

حیدرخان پس از شرح پرتاب بمب بمخانه علاءالدوله و چگونگی فرار هیجان انگیز خویش می نویسد که چگونه بمیان مردم رفته و انعکاس عظیم و هیجان انگیز حادثه را دیده و یا گوش خود شنیده است که مردم می گویند: «ایران دیگر ایران سابق نیست. دیگر ملت بحقوق خود واقف شده، حق گرفته شده از دولت را بخوبی نگاهداری خواهند کرد» اما پس از مدت کوتاهی وقتی می بیند که مردم چه زودناین واقعه را که اولین انفجار مهم در ایران بود، از یاد بردند و مستبدین برفشار و ناروایی های خود نسبت بمشروطه توپا افزودند، بفکر دیگری می افتد...

«... تقریباً يك ماه که از این واقعه گذشت، تمام آن اثرات از نظر مردم محو شد و مستبدین بیش از پیش بفسادخود افزوده مشغول کار بودند. وضعاً میرزا علی اصغر خان اتابک که محمدعلی میرزا او را مخصوصاً برای انهدام اساس مشروطیت از فرنگک بایران آورده بود، هفتاد نفر از وکلای پارلمان را بدادن پول و وعده و غیره طرفدارو حامی خود قرار داده و آنچه میل داشت با کثرت آراء از پیش می برد.

خیانت های سابقه میرزا علی اصغر خان ابداً منظور نظر نبوده، مجدداً شروع بخیانت های پی در پی کرده، اتصالاً بدون آنی استراحت بر کار انهدام اساس مشروطیت بود. چنانچه شیخ فضل الله مجتهد را نیز پول داده

۱- ساز اظهارات شفاهی تقی زاده بنویسنده مقاله (مجله یادگار)



تصريك کرده با جمعی هواخواهانش بحضرت عبدالعظیم فرستاد و آن غائله را برپا نمود.

حوزه مخفی اجتماعيون عاميون طهران که مرحوم حاجی ملک المتکلمين و آقاسیدجمال واعظ نیز در آن حوزه عضویت داشتند، اعدام اتابک را رای داده به «کمیته مجری» حکم اعدام اتابک را فرستادند. کمیته مجری هم حکم را به هیئت سده‌هسته که عبارت از دوازده نفر «تروریست» تقسیم به سه جوقه چهار نفری و در تحت ریاست من بودند، فرستادند. کمیسیون مخصوص از برای تعیین اسلحه، یعنی اینکه ترور با بمب بشود یا با اسلحه دیگر، منعقد گردید. پس از مشورت زیاد تعیین اسلحه شد و با کثرت آراء بمب و اسلحه دیگر را اصلاح ندیده، بنا شد که بارولور این کار انجام پذیرد. در هیئت سده‌هسته قرعه کشیده شد، بنام عباس آقا بیرون آمد. دو نفر هم برای او محافظ قرار داده شد. چندین دفعه یقیناً به عمارت بیلاقی اتابک در شمیران رفته، که من هم با آنها بودم و ممکن نشد که انجام پذیرد.

خبر داده شد که فردا ۲۲ رجب<sup>۱</sup> اتابک بیارلمان خواهد آمد. روز جمعه ۲۱ من و عباس آقا و میرزا علی اکبر و حسن آقا برادر عباس آقا بحمام رفتیم. فردا بیارلمان رفته بلیطی برای عباس آقا گرفته شد، که در جزء تماشاچیان بیارلمان رفت. ولی در حیاط و در مجلس راه رفته صحبت می کردیم. دو ساعت و نیم از شب اتابک بیرون آمده باسیدعبدالله مجتهد صحبت کنان بطرف درمی آمدند. تقریباً شش قدم بدرمانده سیدی برای تظلم سیدعبدالله را نگاهداشت، ولی اتابک جلو آمده در حالیکه چندین لاله در جلوش می آوردند. همینکه دو قدم و نیم...<sup>۲</sup>

بدینختانه این قسمت از سرگذشت حیدرخان که تقریباً تقریر خود اوست، بهمین جاناتمام گذاشته، یا نسخه‌ای که در دست ماست، ناتمام است.<sup>۳</sup>

۱ و ۲ - تاریخها. اختیاب است، باید در فروردین ۲۱ رجب، و ۳ روز شنبه ۲۰ باشد. چون خط تاریخی مجلس که در پایان آن - تب هنگام - اتابک به قتل رسید، روز یکشنبه ۲۱ شهریور (۲۱ رجب ۱۳۲۵) تشکیل شد. ۳ - عبدالعزیز نوالی - غلط های مشهور تاریخی - مجله یادگار - سال سوم - شماره ۴ - ص ۴۹

اگر این یادداشتها فقط چند سطر دیگر - و شاید حتی یک سطر - ادامه می یافت ، بی شک می توانست روشنگر حقایق بسیاری باشد .  
... بقیه تقریر مرحوم حیدرخان عمواغلی راجع باحوال خود ، بخط مرحوم منشی زاده که تا لحظه قتل اتابک ادامه می یابد ، همانست که ما آنرا نقل کرده ایم و جای بسیار افسوس است که این داستان شیرین و پیر قایده بهمین جا ختم می شود و ما درست ندانستیم که بقیه آنرا هم مرحوم منشی زاده نوشته بوده ، یا اینکه آنچه بدست ما رسیده است ، تمام آن تقریر است .<sup>۱</sup>

اما همین یادداشتهای ناتمام ، بخوبی ثابت می کند که حیدر عمواغلی در لحظه سوء قصد حاضر و ناظر بوده و چون گزارش دهنده ای دقیق ، شرح واقعه را تا لحظه ای قبل از شلیک گلوله ها دیده و ثبت کرده است . حال چرا دخیاله ماجرا نوشته نشد و یا نوشته شده ، ولی بعدها از میان رفته ، مطلبی است که بر ما پوشیده است . ولی از نقل کنندة همین مطالب ، یادداشتهای پراکنده و متفرقه دیگری نیز در دست است که تأیید کننده حضور حیدر عمواغلی در محل سوء قصد و بحث مورد نظر ماست .

آقای عبدالصین نوائی<sup>۲</sup> که نسخه خطی این یادداشتهای پراکنده را در اختیار دارد و بنا به گفته خود او متعلق به آقا محسن نجم آبادی است ، آنها را در اختیار نگارنده نهادند و مانیز این یادداشت های متفرقه را - بدون اظهار نظر اضافی - یکی پس از دیگری در زیر می آوریم :  
... روزیکه اتابک کشته شد ، صنیع الدوله گفته بود : من این پسر<sup>۳</sup> چراغ برقی را اینجا دیدم . اینجاها می گشت ...<sup>۴</sup>

\*\*\*

... خود حیدرخان گفته بود که چون بر اثر دوندگی پاهای من خاک می شده بود هنگام رسیدن بخانه کفش ها را پاک کردم . در همین بین عبدالکتاب آمد و بخیال خود خبر قتل اتابک را داد . من گفتم عجب امن

۱ - حیف یادگار - سال سوم - شماره ۵ - ص ۷۴ - ۷۵  
۲ - آقا عبدالصین نوائی که این یادداشتها و بسیاری مطالب دیگر را در اختیار نگارنده قرار دادند ، صمیمانه سپاسگزار می کنیم .

مدتی است از منزل بیرون نرفته‌ام و خیر ندارم...»

\*\*\*

«... از همسایگان عباس آقا پرسیدند، گفت: گاهی می‌دیدم صدای تیر می‌آید. دیدیم که از پشت بام تخته‌های گذاشته و تیر خالی می‌کنند و قصد دارد هر هفت تیر را بیک نقطه بزند. وقتی یکی پس و پیش می‌شده می‌گفت: اولمدی...»

\*\*\*

«... حیدر خان او (عباس) را فرستاد بقیطریه که وضع منزل اتابک را از نزدیک به بیند، سرباز و قزاقی هست یا نه...؟ که شب بفرستند و شکمش را پاره کنند. اختلاف دولت با خرده مالکان ملک (کمرشته) بهانه شده. این ده متعلق به خرده مالکان بود. در زمان مشروطه آنرا خالصه دانستند، تقاضای مالیات کردند، مالکین گفتند که معاملات ملکی است نه خالصه. این اختلاف بهانه شده، آنرا حمل بر زور گوئی ناصر الملک وزیر مالیه دانستند. متظلمین که عباس آقا جزء آنها بود، زور گوئی وزیر مالیه را بهانه کرده نامه مهر شده‌ای به نزد اتابک بردند. عباس آقا در آن روز گفت: عریضه‌ای دارم. فرمانفرما هم آنجا بود. تا نهار شد اتابک و هفت هشت نفر بودند. فرمانفرما تعارف می‌کرد، اتابک گفت: پذیرائی کنید. او هم تعارف می‌کرد عباس گفت: عرض دارم.

اتابک گفت: بگوئید میرزا سید عبدالله منشی بیاید. و گفت: شرحی بنویسید به ناصر الملک. عباس آقا اطراف خانه را دید. هفت هشت چادر که نظامی‌ها در آنها بودند، دید...»

مجموعه این شواهد ثابت می‌کنند که توطئه سو قصد در « کمیته سری » که رهبری آن با حیدر عمواعلی بوده، طراحی شده و به دست عباس آقا صراف تبریزی به مرحله اجرا گذاشته شده است. با همه اینها بازار شایعات و اظهار نظر های متفاوت و گاه عجیب و غریب درباره این حادثه همچنان رواج داشت. تا آنجا که دنباله آن به سال های بعد نیز کشیده شد و بسیاری از این شایعات، پای خود را به صفحات تاریخ نیز

کشایدند .

به عنوان مثال ، از نظر واعتقاد حاج مخبر السلطنه هدایت می توان یاد کرد، که اگرچه خود یکی از صاحب نظران و دارای علم و اطلاع پیرامون رویداد های این دوران است، درباره ترور اتابک نظری کاملاً متفاوت و متضاد با مورخان و پژوهشگران دیگر دارد. وی پس از انتشار ماجرای ترور اتابک و یادداشت های حینرعمو اعلی، طی نامه ای به مجله یادگار - که زیر عنوان « غلطهای مشهور تاریخی - قاتل حقیقی میرزا علی اصغر خان اتابک » در سال ۱۳۲۵ چاپ شده است - چنین می نویسد:

« ... از جمله وفیات قتل اتابک را دیدیم. بلی مشهور بود که اتابک را از طرف ملیون عباس آقا نامی زد. این قول را شهرت دادند لکن دروغ بود. بنده همه جا همراه بودم. به خصوص مجلس که بسیار خوب برگزار شد و پس از مجلس مدتی اتابک و سید عبدالله و بعضی و کلا، من جمله تقی زاده حاضر بودند. صحبت های خوب شده، دستخطی که صبح شبیه از محمد علی شاه گرفته شد، با اصلاحات به خط خودش ترن من است. در موقعی که شرفیاب شدیم گفت: آمده اید دستخط عزل مرا بگیری یا نه؟ باری برای قتل اتابک دبیر السلطان و مقتدر نظام و صنیع حضرت و موقر مامور بودند، به مجلس هم که صحبت خصوصی می شد وارد شدند. سعدالدوله هم به منزل میرزا حسین خان منشی سفارت اطریش آمده بود و در راه قیطری دو سهجا مامورینی بودند که اگر در مجلس موفق نشوند، در راه اتابک را بزنند. گلوله که در دهن عباس آقا خورده بود، اهل بصیرت گفتند که خودش زده است. در آن جنجال که کسی بکسی نبوده عباس آقا چه داعی داشت خودش را بزنند...؟ اینها استحصانات است. آنچه تردید ندارد اقرار محمد علی شاه است در عدلیه به روایت آقای اورنگ. من یک دور کره با اتابک سفر کردم . عقاید اول و آخر او را میدادم. بلاشبهه اتابک فدای مجلس شد و آنچه مشهور است صحت ندارد. در آن اوقات مرکز ملت انجمن آذربایجان بود و رئیس انجمن تقی زاده. از آن دستخط و صحبت های در مجلس علنی و پس از آن در مجلس خصوصی

تقی زاده کمال رضایت را داشت. بیش از این زحمت نمی‌دهم بین خود و خدا مطلب همین است و غیر از این نیست. مهدیقلی هدایت ۲۸ و ۲۵<sup>۱</sup> گفتنی است، که مجله یادگار نیز باین نامه پاسخ داده و ضمن نقل قسمتی از یادداشت های حیدر عمواغلی که مربوط به توطئه سوء قصد علیه اتابک است، نظرات دیگری را نیز در این باره عرضه داشته که باز بر ابهام ماجرای قتل اتابک می‌افزاید. این پاسخ را از آن نظر که حاوی اسناد و نظرات تازه‌ای است در اینجا عیناً نقل می‌کنیم:

« ماو البته خوانندگان یادگار هم مثل ما، از این عنایتی که جناب آقای حاج مخبر السلطنه مدظله در روشن کردن یکی از مبهمات تاریخ مشروطه ایران مبذول داشته‌اند، صمیمانه تشکر می‌کنیم و بسی تأسف می‌خوریم که معظم له با اینکه از هر کس بهتر از این موضوع و نظایر آن اطلاع دارند، چنانکه هنگام قتل اتابک در هیئت دولت او سمت وزارت عدلیه را داشتند، چرابه همین مختصر توضیح قناعت فرموده و تفصیل آنرا که هر کس به دانستن آن تشنه است، کاملاً به دست نخورده‌اند. امیدواریم که جناب آقای هدایت روزی فراغتی به سمت بیاورند و حق این موضوع را چنانکه باید ادوا بیهامی را که در خصوص قتل اتابک باقی است مرتفع فرمایند. زیرا که موضوع قتل اتابک از مائلی است که از همان موقع وقوع تا کنون مورد گفتگو ها شده و آن را بعضی به تحریک محمدعلی شاه و بعضی به توطئه مشروطه طلبان منسوب ساخته و غالباً مباشرت مستقیم عباس آقا را در این باب منکر شده‌اند.

آقای حاج میرزا حسنخان جابری انصاری در تاریخ اصفهان و ری - صفحه ۳۵۳ - در ذیل حوادث سال ۱۳۲۵ چنین می‌نویسند: محمدعلی شاه اتابک را از اروپا برای ریاست وزراء خواست. مشروطه چنان فهمیدند او به قوه تدبیر و سخاوت و اطلاع از کیفیات امراض و علاج که نبض ایران را به دست خارده اساس را بر می‌گرداند. مهلتش ندادند و او را به تیر زدند و نسبتش را به عباس آقا دادند. حال عباس آقا هم در آن سبب بوده،

یار است بود یا نبود و عباس آقا برای نجات اصحاب و محرکین خود کسی کرده یادگیری کشتش...؟ خدا آگاه است .

«نگارنده خود از جناب آقای غلامحسین خان صاحب اختیار شنیدم که گفتند چون به دستور محمد علی شاه اتابک از فرنگ احضار شدومن به استقبال او رفتم در برخورد اول سر بگوش من گذاشت و گفت: ما را برای کشتن از فرنگ احضار کرده اید...؟ بهر حال در اینکه محمد علی شاه از شنیدن خبر قتل اتابک باطناً مرور شد و نتوانست که شغابی اندازه خود را از این پیش آمد از خلوتیان خود پنهان دارد شکی نیست...»<sup>۱</sup>

این مجله سپس به نقل آن قسمت از یادداشت های عموغلی که مربوط به قتل اتابک است ، اما با کلمات «همیشه دو قدم ونیم...» ناتمام مانده است پرداخته و می نویسد:

«... بدبختانه این قسمت از سرگذشت حیدرخان که تقریر خود اوست ، به همین جای ناتمام ختم می شود. نگارنده ندانستم که آیا او آنرا هم چنین ناتمام گذاشته یا نسخه ای که در دست ماست ناتمام است. یاری مشکل قتل اتابک با وجود توضیحاتی که گذشت ، به عقیده ما همچنان باقی است و علی عده این اشکال و ابهام یکی وقوع قتل اوست در تاریکی شب، به خصوص که از قرار مذکور عده ای نیز برای پی گم کردن، پس از رها شدن تیر خاک به آسمان می پاشیده اند تا کسی کسی را نشناسد. دیگر هم محمد علی شاه و هم عده ای از مشروطه خواهان طالب بر انداختن اتابک بودند. بنا بر این هیچ بعید نیست که در عین آنکه مشروطه خواهان می خواستند اتابک را بکشند، عمال محمد علی شاه هم در همین قصد بوده اند و یکی از دو طرف به مقصود خود رسیده و طرف دیگر این عمل را به خود بسته و کسی در آن هنگامه شلوغ نتوانسته باشد حقیقت را کامل در یابد...»<sup>۲</sup>

اما همین مجله و نویسنده مطلب (آقای دکتر عبدالحسین نواهی) دو سال بعد در یک مقاله تکمیلی که بخشی از آن در صفحات پیشین همین بخش آمد، تأکید می کند «... اکنون که سخن به اینجا رسیده از ذکر

۱ - مجله یادگار - سال سوم شماره ۴ - ص ۴۸ - ۴۹

۲ - مجله یادگار - سال سوم - شماره ۴ - ص ۵۱

این نکته غفلت نکنیم که توطئه قتل اتابک فقط و فقط زیر سر حیدر عمواعلی بود...»

طبیعی بود که پس از این سوء قصد دولت و دستگاه‌های انتظامی شدت عمل نشان می‌دادند. این بود که حیدر عمواعلی و دیگر اعضای کمیته ناچار بودند برای مدتی دراختفای بیشتری بسر ببرند. مرحوم آقا شیخ محسن نجم‌آبادی که بخشی از تقریرات او را در صفحات پیشین دیدیم، ماجرای تماس حیدر عمواعلی و عباس آقا و همچنین پنهان شدن افراد کمیته - مخصوصاً حسن آقا برادر عباس آقا - را چنین نقل می‌کنند:

«... تاشب ۲۱ رجب که واقعه قتل اتابک پیش آمد، من عباس آقا را در خانه حیدر خان دیده بودم و سایر کسانی که به دیدن حیدر خان می‌آمدند، او را دیده بودند. اما چون حیدر خان هیچ وقت تصمیماتش را صریحاً به دیگری نمی‌گفت، به علاوه افراد زیر دست و فدائی خود را به یکدیگر نمی‌شناسانده هیچ کس نمی‌دانست که این جوان دروزی بزرگترین فدائیکاری‌ها را کرده، - امین‌السلطان را از میان برمی‌دارد. شب واقعه هم کسی جز عباس آقا و برادرش حسن آقا و حیدر خان و آقا صادق طاهباز نبوده. شخص اخیر یکی از قفقازیانی بود که همه جا همراه حیدر خان بوده و همیشه اسلحه می‌یست.

فردای آنشب، من خواستم بروم بخانه حیدر خان در محله عربها ولی دیدم خانه در محاصره است. رفتم به جلومجلس، دیدم جنازه عباس آقا بر زمین افتاده، می‌گفتند که از جیبش کپول زهر در آورده‌اند. من از آنجا باز گشتم و آمدم به خیابان ناصریه، نزدیک دکان شیخ حسن کتاب فروش. این نقطه معمولاً هرگز تجمع ما بود. نزدیک کتابخانه بودم که دیدم برادر حیدر خان، عباس آقا، عبوراً آهسته گشته یک نفر هست که شما باید پنهانش کنید. پرسیدم: چه وقت...؟ گفت: غروب همین جایائید بروم منزل حاجی خان خیاط.

غروب آن روز بر حسب وعده، عباس آقا برادر حیدرخان آمد.  
به اتفاق رفیق منزل حاجی خان خیاط. جوان رشیدی را دیدم که در آنجا است.  
فهمیدم که این جوان حسن آقا برادر عباس آقا است. هیکل رشید این جوان  
طوری بود که کاملاً مورد توجه قرار می گرفت. و نمی شد او را پنهان  
کرد. من گفتم: فرداشب می آیم و شما را می برم. فردا رفتم منزل منشی زاده  
یک دست لباس صاحب منصبی برای شخص رشیدی از او خواستم. وی  
بدون هیچ گونه پرستی لباس رادربتجه ای گذارده به من داد. من نیز  
آن را به خانه حاجی خان برده به حسن آقا پوشاندم و عازم شدم. اما قبل از  
خروج از خانه بوی گفتم: که دوش بدوش من نیائید، بلکه من جلوتر  
به راه می افتم و شما بر اثر من بیائید. چه ممکن بود، همراهی صاحب منصب  
رشیدی مثل وی، با مرد معنی مثل من جلب توجه و شناسائی مردم را بنماید.  
از خانه حاجی خان تا منزل منشی زاده، نزدیک مقبره حاج شیخ  
هادی، سه بار درشکه را عوض کردند که مبادا پلیس و عمال دولت از درشکه  
چیزد آنان را به پیرسند. حسن آقا یک هفته در منزل منشی زاده بود. و به  
تدریج سودای جنون بر وی غلبه کرده، سرو صدا و دیوانگی وی موجب  
فراحتی منشی زاده را فراهم نمود. تا دوباره به من رجوع کرد. من فرستادم  
لزده کرشته علی شاه عوض که خویشان من در آنجا بودند. دائمی من  
آمده حسن آقا را با لباس دهاتی چارواداری به کرشته فرستادند. یک هفته  
هم در آنجا بود. روزی به اتفاق حیدرخان به دیدن وی رفتم. جنونش  
شدت یافته بود. می گفت: چرا اسم عباس آقا را روزنامه ها نوشتند مرا  
ننوشتند...؟ مرا هم به کشتن کسی مثل اقبال الدوله راهنمایی کنید. تا اسم  
مرا هم بنویسند. چون نگهداری او موجب سروصدائی شد. حیدرخان او  
را خرج راه داده به قزوین فرستاد. در قزوین خود را کشت و قبرش در  
شاهزاده حسین است. اینها مجموعه متابع و مأخذ و هم چنین روایات و  
اظهار نظر های مختلفی است که درباره ماجرای ترور اتابک به دست ما  
رسیده است. از آن پس تا شهاب بعد که واقعه میدان توپخانه و سوء قصد  
به محمد علی شاه اتفاق افتاد، فعالیت کمیته های سری و شخص حیدر عمو



اغلی اضکاس چندانی ندارد. ظاهراً چون از یکسو قتل اتابک تا حدود زیادی عوامل استبداد را مرعوب ساخته و از فشار خود کاسته بودند و از سوی دیگر اعضای کمیته ها به خاطر تعقیب عاملین سوء قصد از طرف مامورین، ناچار از تجدید سازمان و اختفای بیشتری بودند، فعالیت های علنی و پر سرو صدا، برای مدتی کوتاه کاهش یافته بود.

www.chebayadkard.com

www.chebayadkard.com

بخش پنجم

سوء قصد به محمدعلیشاه

[www.chebayadkard.com](http://www.chebayadkard.com)

[www.chebayadkard.com](http://www.chebayadkard.com)

ماجرای بمب‌اندازی و سوء قصد به محمد علی شاه، یکی از حساس‌ترین رویدادها و در حقیقت نقطه عطفی در تاریخ مشروطیت ایران است.

این حادثه هنگامی اتفاق افتاد، که به دنبال برخورد ها و خونریزی های بسیار در تهران و شهرستان ها ، اوضاع مملکت و حکومت فوق‌العاده حساس شده بود. عوامل استبداد که به گروهی از ملانمایان و اوباشان تکی بودند، هر روز در پایتخت آشوبی تازه برپا می کردند.

در میدان توپخانه استرداران ، شتر داران ، زنبور کچیان، فراشان کچیان ، غلامان کشیک خانه ، سر بازاران فوج امیر بهادر و دیگران جمعیت کثیری را تشکیل داده بودند و محمد علی میرزا امیدوار بود با اجابت آنان اساس مشروطه را براندازد.

از سوی دیگر، گروه های اوباش و ملانمایان با حملات خود به مجلس و وضعی به وجود آورده بودند، که نمایندگان شب و روز در مجلس تجمع و گروهی انبوه از آزادی خواهان از مجلس و مسجد سپهسالار که از انجمن ها بوده پاسداری می کردند .

این اوضاع آشفته بار دیگر پایه های لرزان مشروطیت را به مخاطره انداخته بود. تا اینکه سرانجام با تلاش آزادی خواهان ، پایداری مجلس و انجمن های ایالات - مخصوصاً آذربایجان - به مرکزیت تهران می شده باعث شد تا محمد علی شاه موقتاً سر تسلیم فرود آورده و در آشتی شاه و مجلس را که چند تن از وزیران مطرح ساخته

بودند بپذیرد.

نتیجه این تسلیم ، قسم خوردن محمد علی شاه به کلام اله مجید، مبنی بر پاسداری از اصول مشروطیت و هم چنین سوگندنامه معروف نمایندگان در همین زمینه بود.

برای اینکه بدانیم، قدرت و فشار آزادی خواهان و فعالیت کمیته‌های سری در این پیروزی تا چه حد مؤثر بوده و چه انگیزه ها و عواملی، محمد علی شاه مستبد و خود گامه را ناچار از سازش و تسلیم - ولو موقت - ساخته است، به تقریرات آقا شیخ محسن نجم آبادی، که دنباله آن را در بخش پیشین - تا پایان ماجرای ترور اناپک - ادامه دادیم، باز می گردیم:

«... داستان میدان توپخانه که پیش آمد، يك باره سوء نیت محمد علی شاه را نسبت به آزادی و مشروطیت علنی ساخت و ملاحظات مانع سید علی یزدی و شیخ فضل الله، صنایع حضرت، مقتدر نظام در میدان توپخانه اجتماع کرده موجب زحمت کلی فراهم کردند. حیدرخان به فکر افتاد که با بمب جماعت آنان را متفرق کند.

برای این منظور از مرحوم میرزا علی اصغر خان مینائی استفاده کرده و قالب بمب را آن مرحوم درست کرد. برای ساختن بقیه قسمتهای آن و آب کردن، منزل ابوالفتح زاده را در نظر گرفتند و چون آب کردن سرب مشکل بوده ابوالفتح زاده مرحوم با وجود سنگینی بدن در کار دمیدن کوره شرکت میکرد. و اما نتیجه کار آنان رضایت بخش نبود، چه هر بار که قالبی درست می کردند، منفذی پیدا می کرد. در صورتیکه می بایست قالب هیچگونه منفذ نداشته باشد. يك هفته بی نتیجه صرف شد، بالاخره حیدرخان گفت من خود باسیم بسته و جوش می دهم. ماده محترقه را حیدرخان بوسائلی که خود می دانست فراهم کرده بکمک من به قطعات کوچک تقسیم نموده در قالب ها قرار می دادیم و با اینکه باجوب کار می کردیم، اشتغال و اصطکاک ما با مواد سمی موجب مسمومیت ما شده تا اینکه چند بسبب بدین ترتیب درست شده، تا وقتی که جریان توپخانه برقرار بود هر روز بمبی

بر عینا گرفته بمجلس می بردیم که اگر...<sup>۱</sup>  
و بدیهی است محمدعلی شاه با زیرکی و هوشیاری خاصی که داشت  
کماک عواملی که با پول خریداری کرده بود، کمابیش از این حوادث  
پس برده اطلاع داشت. او که هنوز خاطره انفجار بمب در خانه علاءالدوله  
و راتاپک را از یاد نبرده بود، حق داشت که از این حرکتهای پنهانی  
اشکاشد.

از سوی دیگر توطئه های او در تجهیز نیروهای او باش و ملانمایان  
باغلا بزیلان وی تمام شده بود. چه از یکسو سرانجام پرسوائی گروههای  
مخالف آزادی و از سوی دیگر به تشکیل و تجمع ملیون در انجمن ها  
انجامیده بود.

آقا شیخ محسن نجم آبادی در این باره می گوید:

«... قضیه توپخانه سبب شد که ملیون بیدار شده و انجمن ها بسرو  
صدا آیند و هر يك مقدارى صلح کرده بمسجد سپهسالار بفرستند و تعداد  
این موضوع را تا بهار آینده در کمیسیون نگهدارند و در عوض سفارت  
که بمجلس پیشنهاد قانون نظام ملی و ایجاد نیروی ملی نمودند. محمد  
علی شاه که وضع را چنین دید، از احتشام السلطنه خواسته بود که طرح  
این موضوع را تا بهار آینده در کمیسیون نگهدارند و در عوض سفارت  
لندن را باو وعده داده بود. اما این موضوع مکشوف شد و سر و صدای  
روزنامه ها بلند گردید و موجب قهر کردن احتشام السلطنه شد. و در  
همین موقع هم جرأید و انجمنها قطعنامه های منتشر کرده، بهمراهی  
جهانگیر خان يك نسخه از آن را بمنزل احتشام السلطنه بردند و بدین ترتیب  
ریاست مجلسی او خاتمه یافت. از جمله کسانی که بمليون کماک واقفی  
کردند، زرتشتیان بودند که افرادی از آنان مانند بابا فخر بدون وجهانیان

۱ - چنانکه قبلا نیز اشاره شد، متن خطی تقریرات آقا شیخ محسن نجم آبادی - به قلم  
آقای نوائی - در اینجا که صفحه ششم یادداشتهاست، بصورتی که در بالا آمد، در اواسط صفحه  
و با جمله ای ناقص ناتمام میماند. اما دنباله یادداشتها که از صفحه ۱۰ شروع میشود، چون  
از يك طرف جمله کامل و سر آغاز مطلب است و از طرف دیگر ادامه همان ماجرایی میباشد  
توپخانه و هکس المبل ملیون، باید گفت سه صفحه ای که ظاهرا از متن یادداشتها افتاده  
اصولا نوشته شده است.